

بررسی نقش «مادر»

در دیدگاه‌های مشاوره و روان‌درمانی

زهرا گیتی‌پسند

کارشناس ارشد مشاوره خانواده

چکیده

این پژوهش به منظور بررسی نقش «مادر» در دیدگاه‌های مشاوره و روان‌درمانی انجام گرفته است. کثرت احادیثی که در اسلام در خصوص احترام و کرامت والدین، به ویژه مادر وجود دارد، نشانه دیدگاه ارزشمند دین اسلام به والدین است. اهمیت والدین در دین اسلام به قدری بالاست که در بسیاری از آیات قرآن به آن اشاره شده است. همچنین دعای ۲۴ صحیفه سجادیه در باب والدین است. با این حال تمامی فرهنگ‌ها کما و بیش حاوی باورها و ضرب‌المثل‌هایی هستند که در آن‌ها به سرزنش و تحقیر مادران پرداخته می‌شود. سرزنش مادر، در تمامی ابعاد زندگی وجود دارد. در هر زمینه‌ای که ممکن باشد، مادرها نادیده انگاشته می‌شوند، تحقیر می‌شوند و سیر بلا هستند.

در سال‌های اخیر، تعدادی از بررسی‌ها نظریه خانواده‌درمانی را مورد انتقاد قرار داده‌اند و اظهار می‌دارند که این نظریه، توسط مردها تدوین شده است و صورت‌بندی‌های ارائه‌شده، منعکس‌کننده ارزش‌ها و دیدگاه‌های مردانه راجع به عوامل سازنده‌ی کارکرد بهنجار خانوادگی هستند. هافمن (۱۹۹۰) در تأیید این نقطه‌نظر چنین استدلال می‌کند که در مفهوم چرخه زندگی خانوادگی نوعی سوگیری مردانه وجود دارد و اصطلاحاتی از قبیل «مادر فزون‌آمیخته» یا «خانواده درهم‌تنیده» مفاهیمی تبعیض‌گرا هستند و گرایش به آن دارند که مادران را مسئول مشکلات خانواده تلقی کنند. «هرچند ماهیت این موضوع وابسته به فرهنگ است».

کلید واژه‌ها:

روابط مادر - فرزند، دیدگاه‌های مشاوره و روان‌درمانی



۱۰

دوره‌ی ۴
شماره‌ی ۳
بهار ۱۳۸۸

جایگاه والدین در دین اسلام

کثرت احادیثی که در اسلام در خصوص احترام و کرامت والدین وجود دارد، نشانه دیدگاه ارزشمند دین اسلام به والدین است. اهمیت والدین در دین اسلام به قدری بالاست که در آیه ۱۴ سوره لقمان، آیه ۸۳ سوره بقره، آیه ۱۴ سوره مریم، آیه ۳۶ سوره نساء و آیه ۲۴ سوره اسراء به این مهم اشاره شده و همچنین دعای ۲۴ صحیفه سجاده در باب والدین است.

«مادر» در فرهنگ اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الجنة تحت اقدام الامهات»، بهشت زیر پای مادران است. در جای دیگری نیز می‌فرماید: «تحت اقدام الامهات روضه من رياض الجنة»^۲ زیر پای مادران، باغی از باغ‌های بهشت است. شخصی از پیامبر (ص) پرسید: کدام یک از والدین حق بیشتری دارند؟ پیامبر (ص) فرمود: آن کس که فرزند را در شکم خود حمل نمود و به او شیر داد و او را در اغوشش بزرگ کرد. (پاک‌نیا، ۱۳۸۵)

جایگاه مادر در فرهنگ ملل

«مادر خوب» در اکثر فرهنگ‌ها اسطوره‌ای ثابت و ایستاست: مادری فهیم که خانه‌دار است، به اوضاع خانه رسیدگی می‌کند و هر زمانی که فرزندش بخواهد، در اختیار اوست. چنین اسطوره‌ای همواره الفاکتنده‌ی احساس بی‌کفایتی در مادران شاغل است. آنی دیلارد^۳ روند شناخت مادر از سوی کودک را چنین تصور می‌کند:

کودک خردسال، مادر خود را جسمی خوشبو، هاله‌ای از نور، قدرت زیاد و طنین صدایی پر از احساس، تصور می‌کند. بعدها بیدار می‌شود، مادر را بهتر کشف می‌کند و حقایق را به تصورات و یافته‌های تاریخی پیوند می‌زند (اسنایدرمن و استریب^۴ ۲۰۰۲، ترجمه کرمی، ۱۳۸۶).

اما واقعیت این‌جاست که همه مادران پاک و منزّه نیستند و همه دخترها هم به اشتباه فکر نمی‌کنند که مادرشان در حق آن‌ها ظلم کرده است. «مادران هم انسان هستند و اشتباهاتی را مرتکب می‌شوند». وقتی از دختری می‌پرسید که مادرت را دوست داری؟ غالباً جواب می‌دهد بیش از همه چیز در دنیا، زیرا به نظر می‌رسد دوست نداشتن مادر، دور از ذهن و غیرانسانی است. اما وقتی نگاهی به روابط آن‌ها می‌اندازید، سرشار از گلابه و شکایت است. همچنین تمامی فرهنگ‌ها حاوی باورها و ضرب‌المثل‌هایی هستند که در آن‌ها به سرزنش و تحقیر مادران پرداخته می‌شود. سرزنش مادر، در تمامی ابعاد زندگی وجود دارد. در هر زمینه‌ای که ممکن باشد، مادرها نادیده انگاشته می‌شوند، تحقیر می‌شوند و سپریلا هستند. (پاولا کاپلان^۵، ترجمه قراچه‌داغی، ۱۳۸۰)

تعارض والد - فرزندی

سرزنش مادر براساس باورهای نادرست

۱۰ باور نادرست، موجب سرزنش مادر می‌شود. این باورها، تداعی‌کننده مادر خوب و مادر بد هستند و از آن‌جایی که تأثیر باورهای

منفی بیشتر است، گرایش زیادی به نادیده گرفتن تلاش‌های مادران، وجود دارد. ۴ باور نادرست اول، تداعی‌کننده مادر خوب است و ۶ باور دوم، اسطوره مادر بد را به تصویر می‌کشد (پاولا کاپلان، ترجمه قراچه‌داغی، ۱۳۸۰): ۱. معیار مادر خوب، داشتن دختری کامل است. ۲. مادران سرچشمه لایزال توجه و مراقبت هستند. ۳. مادران به طور طبیعی می‌دانند چگونه فرزندانشان را بزرگ کنند. ۴. مادران خشمگین نمی‌شوند. ۵. مادران از پدران حقیرترند. ۶. مادران بدون توصیه‌های متخصصان برای تربیت فرزندان خود ناتوانند. ۷. نیازهای مادران تمامی ندارد. ۸. نزدیکی و صمیمیت مادر و دختر ناسالم است. ۹. اگر مادران قدرت پیدا کنند، خطرناک می‌شوند. ۱۰. مادران شاغل و خانه‌دار، هر دو مادران بدی هستند.

پیش‌پنداشته‌ها در خصوص «مادر خوب» به شریعی اشاره دارند که مادران می‌توانند به آن برسند، اما باورها در مورد «مادر بد» مادران را بدتر از آنچه هستند معرفی می‌کند.

از طریق باور شماره ۱ وقتی چنین می‌پنداریم که معیار مادر خوب، داشتن دختری کامل است، اگر دختر، مطابق قالب‌های فرهنگی در اجتماع حضور پیدا نکند ناخودآگاه مادر را به خاطر عدم‌آموزش او سرزنش می‌کنیم. حال آن‌که اغلب دختران می‌کوشند به شیوه دیگری زندگی کنند، دوستان متفاوتی انتخاب نمایند و به طور کلی اشتباهات مادران خود را تکرار نکنند.

باور شماره ۲ که حاکی از سرشار بودن مادران از توجه و مراقبت است، از کودکی توسط داستان‌ها به دختران آموزش داده می‌شود. داستان سیندرلا که خدمتگزار است و در نهایت به خوشبختی می‌رسد و یا داستان سفیدبرفی که قبل از ازدواج، با نهایت رضایت از هفت کوتوله مراقبت می‌کند، در این دسته‌اند. چنین باوری سبب می‌شود زمانی که یک مادر، نمی‌تواند مراقبت کاملی را از خانواده‌اش به عمل آورد، سرزنش شود.

باور شماره ۳، بنا را بر این می‌گذارد که مادران به‌طور طبیعی می‌دانند چگونه فرزندانشان را بزرگ کنند. ولی واقعیت این‌جاست که مادران، به‌ویژه در خصوص اولین فرزند خود، با آزمایش و خطا پیش می‌روند. گاه نیاز کودک را نمی‌شناسند و گاه راه‌های صحیح برآورده کردن نیاز را نمی‌دانند.

باور شماره ۴، حاکی از آن است که مادران عصبانی نمی‌شوند. حال آن‌که خشم، می‌تواند در هر رابطه‌ای از جمله روابط بین مادر و دختر روی دهد. براساس این باور، رابطه مادر و دختر باید دوستانه، محبت‌آمیز و سرشار از حمایت باشد و جایی برای خشم وجود نداشته باشد.

باور شماره ۵، به این مسئله اشاره دارد که مادران از پدران، پایین‌تر هستند. این باور در جنبه‌های مختلفی از زندگی خود را نشان می‌دهد. خانه‌داری بدون اجر، جایی را برای تشکر اعضای خانواده نمی‌گذارد. از سوی دیگر چنین باوری سبب می‌شود که دختران، خود و مادرانشان را حقیرتر ارزیابی نمایند.

باور شماره ۶، به ناتوانی مادران در بزرگ کردن فرزندان اشاره دارد. گرچه نیاز به بهره‌گیری از نظرات کارشناسان در هیچ مسئله‌ای





قابل انکار نیست، اشکال این باور در این است که مادران را نسبت به خود نامطمئن تر می‌کند و سبب می‌شود مادران به جای بهره‌گیری از نظرات کارشناسان، اشکالات خود را با دیگران در میان نگذارند و پنهان‌کاری نمایند.

باور شماره ۷. به دریای بی‌پایان نیازهای مادران اشاره دارد. به نظر می‌رسد که جامعه از سویی درماندگی و احتیاج در زنان را تشویق می‌کند و از سویی در زمان نایبندگی مردان جهت برآوردن نیازهای آن‌ها، توقعات مادران را بیش از حد می‌داند. در این مواقع ممکن است دختر نیاز خود به محبت را فراموش کند و به نیازهای مادر بپردازد. در این حالت نیازهای دختر برآورده نشده، باقی می‌ماند و این محبت را در بزرگسالی از فرزند خود می‌طلبد.

باور شماره ۸. نزدیکی مادر و دختر را ناسالم می‌داند. توهم وابستگی مادر و دختر بسیار شایع است. نزدیکی زیاد مادر و دختر به وابستگی تعبیر می‌شود، و فاصله‌ی زیاد آن‌ها را در روابط، رفتاری غیرعادی و فاقد مهر و محبت می‌دانند. حتی ممکن است نزدیک بودن مادر و دختر در بعضی جوامع تحت عنوان هم‌جنس‌گرایی مطرح شود.

باور شماره ۹. حاکی از آن است که قدرت مادران خطرناک است، حال آن‌که قدرت پدر، خطری را در بر ندارد. به نظر می‌رسد این باور نتیجه‌ی روابط کودکی باشد. مادر در زندگی کودک از قدرت

فراوانی برخوردار است و شاید چنین باوری ما را به یاد ضعف‌های دوران کودکی مان می‌اندازد. در روابط مادر-دختر، هر دو طرف، از قدرت یکدیگر می‌ترسند. دانش دختران، مادر را می‌ترساند و علم و تجربه مادر و قدرتی که او از زمان کودکی در مادرش دیده است، برای دختر ترساننده است. **باور شماره ۱۰.** به سرزنش مادران خانه‌دار و شاغل می‌پردازد. مادران شاغل، سرزنش می‌شوند، زیرا به میزان کافی وقتی برای خانواده و فرزندان نمی‌گذارند. (حال آن‌که تحقیقات چنین مسئله‌ای را مردود می‌داند) از سوی دیگر، مادران خانه‌دار سرزنش می‌شوند، زیرا برای دخترانشان، الگوی یک زن کارآمد و امروزی نیستند. (پاولا کاپلان، ترجمه قراچه‌داغی، ۱۳۸۰)

سرزنش مادر توسط پژوهشگران

بسیاری از پژوهش‌ها، میزان بدرفتاری مادران را بسیار بیشتر از پدران گزارش می‌دهند. به عنوان مثال دیپارتمان سلامت و خدمات انسانی آمریکا (۲۰۰۴) اعلام نمود: «همه‌ساله در ایالات متحده، حدود یک میلیون کودک که قربانی آزار و غفلت هستند، شناسایی می‌شود. در مواردی که با دلیل و مدرک اثبات گردیده‌اند، والدین در بیش از ۸۰ درصد موارد عاملان همیشگی بودند و از این تعداد ۵۸ درصد مادر بودند» (جوآن. سی. می. ۲۰۰۵).

حال آن‌که به مقایسه‌ی ساعاتی که مادران و پدران با کودک می‌گذرانند توجهی نشده است. به نظر می‌رسد پژوهشگران، میزان ساعاتی را که مادران و فرزندان با هم هستند در نظر نمی‌گیرند. کاپلان (۱۹۸۹) برای بررسی ماهیت و وسعت سرزنش مادران، پژوهش‌های روان‌شناختی یک‌دهه را بررسی نمود. این یافته‌ها می‌گویند: «کارهایی که مادران انجام می‌دهند»، عامل ابتلای فرزندان به بیش از ۷۰ اختلال، از جمله شباداری، اسکیزوفرنی و ناتوانی‌های یادگیری بوده است و مادران به این علت سرزنش شده‌اند. (پاولا کاپلان، ترجمه‌ی قراچه‌داغی، ۱۳۸۰)

سرزنش مادر توسط درمانگران

باور روان‌درمانگران در سرزنش مادر بسیار ناراحت‌کننده است. گاه سرزنش به حدی است که مادر، بیمار در نظر گرفته می‌شود. مارگارت ماہلر^۷ به روان‌درمانگران توصیه می‌کند که وقتی مادری به مشاوره می‌آید، به دقت توجه کنند که آیا مادر، فرزند را به شکل بخشی از وجود خود حمل می‌کند؟ یا او را شیء بی‌جانی تصور می‌کند یا خیر؟ (پاولا کاپلان، ترجمه‌ی قراچه‌داغی، ۱۳۸۰).

کارپل^۸ (۱۹۸۶) مدعی است فروید، با محدود نمودن خود به پرده‌برداری از تجارب، تخیلات و ادراکات درونی درمان‌جو، درحقیقت خانواده را چیزی نمی‌دانست جز جایگاه و منبع آسیب‌های وارده به فرد بیمار. در این دیدگاه، ویژگی‌های مثبت و سالم روابط خانوادگی از اهمیت کمی برخوردار است یا به کلی نادیده گرفته می‌شود. (گلدنبرگ و گلدنبرگ^۹، ۲۰۰۰، ترجمه‌ی حسین شاهی و دیگران، ۱۳۸۵)

معمولاً روان‌کاوان زمانی که می‌خواهند از زاویه‌ی آسیب‌شناسی

تعارض مادر - فرزند در نظریه‌های مختلف مشاوره و روان‌درمانی

نظریه روان تحلیلی^{۲۳}

فروید^{۲۴}، در مراحل رشد روانی - جنسی نظریه‌اش، از مرحله آلتی^{۲۵} نام برد. وی تصور می‌کرد که امیال جنسی در طول مرحله آلتی، در هر دو جنس، بر اندام تناسلی متمرکز است و دختر و پسر در این دوره به جنس مخالف خود بسیار علاقه‌مند می‌شوند. تعارضی که ممکن است در این مرحله روی دهد، تعارض بر سر هدف امیال جنسی آن‌هاست که همان والد جنس مخالف است و پسران را به سوی مادر و دختران را به سوی پدر متمایل می‌سازد. زمانی که پسر انتظار دارد جانشین پدرش باشد و از رابطه با مادر لذت ببرد، تعارض ادیبی^{۲۶} مطرح می‌شود و پسر می‌ترسد که پدر با قطع آلت او، وی را تنبیه نماید. در نهایت، اضطراب اختگی^{۲۷} سبب می‌شود که پسر میل خود به مادر و رقابت با پدر را سرکوب نموده و با مقررات پدر همانندسازی نماید، به امید این که از اختگی برحذر باشد. (پروچسکا و نورکراس، ۱۹۹۹، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۶)

این قضیه در مورد دختران به صورت دیگری است. همانند پسر، اولین هدف عشقی دختر، مادر است. زیرا او منبع اصلی غذا، محبت و ایمنی در طفولیت است. با این وجود، در طول مدت مرحله آلتی، پدر هدف جنسی جدید دختر می‌شود؛ زیرا دختران پی می‌برند که فاقد آلت مردی هستند.

در این مرحله، دختران، مادر را به خاطر این شرایط سرزنش می‌کنند و امیال خود را متوجه پدر می‌کنند. فروید عقیده داشت که عشق زن بزرگسال به مرد، همیشه با رشک آلت مردی آمیخته است و او می‌تواند با داشتن فرزند پسر تا اندازه‌ای آن را جبران نماید. (شولتز و شولتز، ۱۹۹۸، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۳)

فروید عقیده داشت که رشک آلت^{۲۸} به ۳ راه برطرف می‌شود:

۱. انتقام: که در این حالت، دختر بر علیه مردان اقدام می‌کند.
۲. تحقق آرزو: دختر، خودش را به جای مردان می‌انگارد.
۳. همانندسازی با مادر و فکر داشتن آلت مردانه را از سر بیرون کردن. (شفیع‌آبادی، ۱۳۸۳، ص ۴۷)

فروید عقیده داشت که اولین شیء ارض‌کننده در زندگی کودک، پستان مادر است. بعداً مادر به‌عنوان شخصی کامل، تبدیل به یک شیء می‌شود. به تدریج که کودک بزرگ می‌شود، سایر افراد نیز مادامی که نیازهای غریزی کودک را برآورده می‌کنند به چنین اهداف یا اشیایی تبدیل می‌شوند. مکتب روانکاوی عقیده دارد رویاهایی که به مادر مربوط است، به ویژگی‌های زنانه نهفته در روابط برمی‌گردد. چنین رویاهایی بیشتر به روابط فرد با دیگران مربوط می‌شود. روانکاو درخصوص چنین رویاهایی می‌پرسد: «آیا ویژگی‌های مادر شما در روابطتان مشهود است؟ آیا شما به آن ویژگی‌ها، احساس نیاز می‌کنید؟ (جانکو، ترجمه رامین کریمی، ۱۳۸۴)»

روانی خود، نگاهی به روابط بیندازند. عمدتاً به مادران حمله می‌کنند (پروچسکا و نورکراس، ۱۹۹۹، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۶). روان‌کاوان، «به‌قدر خوب مادری کردن» را تعریف می‌کنند؛ ولی هیچ‌گاه «به‌قدر کافی پدری کردن» را مطرح نکرده‌اند. (اوکان، ۱۹۹۲؛ نقل از پروچسکا و نورکراس، ۱۹۹۹، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۶)

فرام - رایشمن^{۲۹} (۱۹۸۴) برای توصیف مادری سلطه‌گر، سرد، بی‌روح، طردکننده، تملک‌طلب و شماتت‌گرا که با مردی منفعل، ازدواج کرده است، اصطلاح «مادر اسکیزوفرنی‌زا»^{۳۰} را ابداع کرد. وی تصور می‌کرد که چنین مادری سبب می‌شود تا فرزند ذکور خانواده احساس سردرگمی و نابسندگی کند و سرانجام مبتلا به اسکیزوفرنی شود. (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۰۰، ترجمه حسین شاهی و دیگران، ۱۳۸۵)

لیدز^{۳۱} و همکارانش (۱۹۵۷) دو الگوی ناسازگاری مزمین زناشویی را نشان دادند که می‌تواند منجر به ایجاد مشکلات در فرزندان شود. دودستگی زناشویی^{۳۲} که اشاره به موقعیتی دارد که هر یک از همسران متوجه مشکلات خویش است و از ارزش همسرش در برابر فرزندان کم می‌کند و می‌کوشد حمایت کودکان را جلب نماید. چنین خانوادگی در حکم پیش‌بین مشکلات در دختر خانواده است. ولی مخالفت پدر با مادر (و شاید تمامی زنان) همراه با تلاش افراطی جهت کسب حمایت دختر، برای دختر خانواده قابل هضم نیست و موجب سردرگمی او راجع به هویتش به عنوان یک زن و نیز تردید او درخصوص توانایی‌اش برای ایفای نقش همسر و مادر در بزرگسالی می‌شود. الگوی دوم به عدم تقارن زناشویی^{۳۳} اشاره دارد که در آن یکی از همسران، از نظر روانی آشفتگی دارد و همسر وی، اوضاع را عادی جلوه می‌دهد و وضعیت موجود را انکار می‌کند. لیدز عقیده دارد چنین الگویی منجر به مشکلات شدید روانی در فرزند ذکور خانواده می‌شود. زیرا پدر معمولاً منفعل است و مادر سلطه‌گر و پسر از طرف هر دو، با کاستی‌هایی مواجه می‌شود. موضع انفعالی پدر، نمی‌تواند سرمشق مردانه خوبی برای پسر باشد و موضع سلطه‌گرانه مادر، زندگی را بر فرزندش سخت می‌کند. (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۰۰، ترجمه حسین شاهی و دیگران، ۱۳۸۵)

در سال‌های اخیر، تعدادی از بررسی‌ها (گیلیگان^{۳۴}، ۱۹۸۲؛ گلدنر^{۳۵}، ۱۹۸۵؛ مک‌گولدریک^{۳۶}، اندرسون^{۳۷} و والش^{۳۸}، ۱۹۸۹) نظریه‌ی خانواده‌درمانی را مورد انتقاد قرار داده‌اند و اظهار می‌دارند که این نظریه، توسط مردها تدوین شده است و صورت‌بندی‌های ارائه‌شده، منعکس‌کننده ارزش‌ها و دیدگاه‌های مردانه، راجع به عوامل سازنده‌ی کارکرد بهنجار خانوادگی هستند. هافمن^{۳۹} (۱۹۹۰) در تأیید این نقطه‌نظر چنین استدلال می‌کند که در مفهوم چرخه زندگی خانوادگی نوعی سوگیری مردانه وجود دارد و اصطلاحاتی از قبیل «مادر فروزن آمیخته»^{۴۰} یا «خانواده درهم‌تنیده»^{۴۱} مفاهیمی تبعیض‌گرا هستند و گرایش به آن دارند که مادران را مسئول مشکلات خانواده تلقی کنند. (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۰۰، ترجمه حسین شاهی و دیگران، ۱۳۸۵)



۱۳

دوره‌ی ۴
شماره‌ی ۳
بهار ۱۳۸۸

نظریه روابط شیء^{۲۹}

این نظریه برخاسته از بررسی‌های مربوط به روابط اولیه مادر - فرزند می‌باشد و توسط ملانی کلاین^{۲۹} مطرح شده است. براساس این نظریه، تلاش اصلی نوزاد، عبارت است از: ارضای تکانه‌های جنسی و پرخاشگری که هدفشان کسب لذت از طریق والدین است. (شارف^{۳۰}، ۱۹۸۹). نقل از گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۰۰، ترجمه حسین شاهی و دیگران، (۱۳۸۵)

در درمان، کانون تجزیه و تحلیل در دوره مشخص، متوجه «افراد»^{۳۱} می‌است که درونی^{۳۲} شده‌اند. علت انتخاب اصطلاح (Ob-ject) به این دلیل است که آن‌ها تصاویر روانی^{۳۳} یا تجارب ذهنی متعلق به والدین هستند، نه این که آن اشخاص حقیقتاً چه هستند یا چه بوده‌اند. نظریه روابط شیء قویاً معتقد است که ارتباط کنونی ما با آدمیان، تا حدودی براساس انتظاراتی است که در اثر تجارب اولیه شکل گرفته است. به عبارت دیگر، گذشته در یاد انسان باقی می‌ماند و همواره به صورت ناهشیار و به طرق نیرومند بر زندگی او تأثیر می‌گذارد. پاسخی که انسان‌ها در برابر سایرین صادر می‌کنند، عمدتاً براساس شباهت این اشخاص با افرادی است که درونی شده‌اند، نه براساس رفتار واقعی آن‌ها. بنابراین تنها از طریق کسب بینش و رهایی از این دلبستگی‌های دشوار گذشته است که افراد می‌توانند یاد بگیرند که با اعضای خانواده خود روابط بالغ - بالغ را برقرار نمایند. (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۰۰، ترجمه حسین شاهی و دیگران، ۱۳۸۵)

هاینز کوهاث^{۳۴} (۱۹۸۱-۱۹۱۳) عقیده داشت که شیء اصلی طفل، مادر است و این اشیاء، چنان نقش حیاتی را در زندگی طفل ایفا می‌کنند که طفل قویاً عقیده دارد که آن‌ها قسمتی از او هستند. (شولتز و شولتز، ۱۹۹۸، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۳)

هورنای^{۳۵} (۱۹۵۲-۱۸۸۵)، گرچه در کل درخصوص اهمیت سال‌های اولیه کودکی در شکل‌گیری شخصیت بزرگسال با فروید موافق بود، اما عقیده داشت که نیروهای اجتماعی در کودکی، بر رشد شخصیت تأثیر دارند و مهمترین رابطه اجتماعی، ارتباط بین والدین و کودک است. وی عقیده داشت نیاز ایمنی^{۳۶} بر کودک حاکم است. منظور وی از این نیاز، نیاز به امنیت و رهایی از ترس بود. مادامی که کودکان احساس کنند مورد عشق و علاقه هستند، می‌توانند به راحتی آنچه را که آسیب‌زا تصور می‌شود (مانند: از شیر گرفتن ناگهانی، تنبیه‌های جسمانی گاه و بی‌گاه و...) را به خوبی تحمل کنند. اما زمانی که والدین از تبعیض بین فرزندان، بدقولی، تحقیر، تمسخر، منزوی کردن کودک از همسالان و تنبیه غیرمنصفانه بهره می‌برند، کودکان خصومت ناشی از این رفتارهای والدین را سرکوب می‌نمایند. هورنای تأکید می‌کند که احساس درماندگی در کودکان به رفتار والدین بستگی دارد. به عنوان مثال: حمایت بیش از اندازه از کودک، منجر به درماندگی کودک می‌شود. خصومت سرکوب‌شده که ناشی از رفتارهای والدین است، نیاز کودک به ایمنی را تحلیل می‌برد و با اضطراب بنیادی^{۳۸} آشکار می‌شود. (شولتز و

استفاده از فن فاصله^{۳۶} در بهبود تعارضات مادر - فرزند

اغلب در دوران درمان یک فرد، لحظاتی وجود دارد که وی درمی‌یابد مادرش نیازهای وی را برآورده نکرده است. اغلب افراد داستان‌هایی را می‌گویند که سرشار از لحظاتی است که مادران حضور نداشته‌اند. نوزاد کاملاً وابسته به مادر است و گویی این مادر است که به کل جهان وی شکل می‌دهد. بنابراین فرد نمی‌تواند تصور کند که مادر، نیازهای او را برآورده نکند. زندگی کودک با وضعیت «امتزاج^{۳۷} اولیه» شروع می‌شود که به معنای داشتن یک هویت کامل با مادر است. گویی مادر و کودک، یکی هستند (فیربرن^{۳۸}، ۱۹۵۲). کودکان خودشان را به صورت انسان‌های جدا نمی‌بینند و تمایل دارند که مادرانشان را وجودی کامل ببینند. حتی بهترین و باتوجه‌ترین مادران هم نمی‌توانند همه نیازهای کودک خود را برآورده کنند. این کم و زیاد شدن پرورش و مراقبت از کودک توسط وینی‌کات^{۳۹} (۱۹۷۱)، مادر «به‌اندازه کافی خوب» نامیده شده است؛ تا بر این دو موضوع تأکید کند که مادران نمی‌توانند لذت بدون قید و شرطی فراهم کنند و مادر کامل باشند. بنابراین هر کودکی تجارب بدی را با مادرش خواهد داشت که نیاز او را برآورده نکرده است. با رشد کودک، فرایند فردیت اتفاق می‌افتد و کودک، خود و مادرش را به عنوان انسان‌هایی جدا می‌بیند. ماehler، پاین و برگمن^{۴۰} (۱۹۷۵) به این فرایند تولد روانی می‌گویند. (هالی، ای. شاو؛ سندی مگنوسان^{۴۱}، ۲۰۰۴)

در این تکنیک تلاش می‌شود که ابتدا فرد به تصور «مادر کامل» بپردازد و سپس به یک مادر به اندازه کافی خوب متمرکز شود و راجع به این فاصله، (بین مادر کامل و مادر به اندازه کافی خوب) به بینش برسد. فاصله‌ها، همان کارهایی هستند که مراجع تمایل داشته مادرش در مورد وی بدانند یا انجام دهد یا حتی خصوصیتی که مادر، سرشار از آن‌ها باشد. مراجعان به تدریج با این نواحی از دست رفته مواجه می‌شوند و می‌کوشند با والدین روابط جدیدی را آغاز نمایند. (هالی، ای. شاو؛ سندی مگنوسان، ۲۰۰۴)

تری‌ایپتر^{۴۲} (۱۹۹۸) عقیده دارد برخلاف باور عموم مردم، دختران در دوره بلوغ، ارتباط خود را با مادرشان قطع نمی‌کنند، بلکه شکل آن را تغییر می‌دهند. به عبارت دیگر آن‌ها تنها زمانی از مادر خود کناره‌گیری می‌کنند که نتوانند به طریقی روابط موجود را تلطیف کنند، برخوردهای مادر، تأییدی برای خود در حال تغییرشان نباشد و یا دریابند که عشقی که در کودکی نثارشان می‌شده است اکنون به ضوابطی خشک تغییر شکل یافته است. ایپتر بین فردیت و جدایی تمایز قایل می‌شود. متمایز بودن از والدین به عنوان یک فرد، به معنای فقدان ارتباطی نیرومند و دوسویه نیست. نوجوان برای نیل به «فردیت» نیاز به ارتباط با والدین دارد و از طریق این ارتباط است که می‌تواند به کسب تصدیقی برای مفهوم «خود» امیدوار باشد. هر تنشی در روابط مادر و دختر، برخاسته از صمیمیت و اتصال است نه ترک و جدایی. به همین علت است که نتایج تعارضات مادر - دختر برای طرفین عمیق و دردناک است. ایپتر عقیده دارد که وقتی دختران به سن بلوغ می‌رسند،



اعتماد به نفس مادران متزلزل می‌شود، زیرا روش‌های حل تعارض که در گذشته کارایی داشتند، اکنون پاسخگو نیستند. (استایدرمن و استریپ، ۲۰۰۲، ترجمه کرمی، ۱۳۸۶)

از نظر باون^{۴۶} (۱۹۸۸) فرایند فردیت، در برگزیده فرایندهای پیچیده‌ای است که فقط شامل جدا شدن روانی از مادر نیست، بلکه از کل خانواده است. باون عقیده دارد که تمایز واقعی تا حدود سن ۲۵ سالگی اتفاق نمی‌افتد (کر^{۴۷} و باون، ۱۹۸۸). زمانی که نوجوان سطح تمایز پایینی دارد، گرایش بیشتری به نمایش واکنش‌های هیجانی از خود نشان می‌دهد و به سختی می‌تواند در فشارهای عاطفی، آرام بماند. در خانواده‌هایی که اعضا به خوبی تمایز یافته‌اند، همدیگر را نه به عنوان فردی با نقش خاص بلکه افرادی متمایز و جدا در نظر می‌گیرند و هر یک در ضمن فردیت سالم، رشد می‌کنند تا قسمتی از خانواده باشند (باون،

به بزرگسالان و به‌ویژه والدین تعیین می‌شود. عقده حقارت، ناشی از ناتوانی جبران احساسات حقارت است و می‌تواند در کودکی، در اثر حقارت عضوی یا شیوه‌های تربیتی والدین بوجود آید. آدلر عقیده دارد که کودکان در اثر تعاملات اجتماعی سال‌های اولیه زندگی (در سن ۵-۴ سالگی) سبک زندگی^{۴۵} خود را می‌سازند؛ سبکی که در حقیقت چارچوبی جهت هدایت و راهنمایی کل رفتار فرد است. ماهیت سبک زندگی به تعاملات اجتماعی فرد به‌ویژه به ترتیب تولد فرد در خانواده و ماهیت رابطه والد - کودک بستگی دارد. همچنین آدلر، مفهوم علاقه اجتماعی^{۴۶} را به عنوان استعداد فطری برای همکاری با دیگران، جهت دستیابی به اهداف شخصی و اجتماعی، تعریف نمود. آدلر به اهمیت نقش مادر به عنوان اولین شخصی که کودک با او در تماس قرار می‌گیرد، اشاره کرده است. رفتار مادر می‌تواند پرورش‌دهنده یا مانعی برای رشد علاقه اجتماعی در کودک باشد. مادر باید همکاری، مصاحبت و جرأت را به کودک بیاموزد تا کودک بتواند در تلاش برای کنار آمدن با درخواست‌های زندگی، شجاعانه عمل نماید. (شولتز و شولتز، ۱۹۹۸، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۳)

آدلر، با تأکید بر ترتیب تولد و تأثیر آن در شخصیت کودک، عقیده داشت: بزرگتر یا کوچکتر بودن نسبت به سایر همسایه‌ها و قرار گرفتن در



معرض نگرش‌های متفاوت والدین، شرایط کودکی مختلفی را به وجود می‌آورد و سبب می‌شود هریک از فرزندان براساس جایگاه تربیتی ولادت خود، ویژگی‌های خاصی را داشته باشند. (شولتز و شولتز، ۱۹۹۸، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۳)

نظریه شخص محوری^{۴۷}

راجرز^{۴۷} (۱۹۸۷-۱۹۰۲) عقیده داشت زمانی که نوباوگان به تدریج میدان تجربی پیچیده‌تری را از رویارویی‌های اجتماعی پرورش می‌دهند، بخشی از تجربه آن‌ها از بقیه متمایز می‌شود. این بخش جدید و جدا، خود یا خودپنداره^{۴۸} است و با کلمه‌های من، مرا و خودم تعریف می‌شود. تشکیل خودپنداره مستلزم آن است که آن‌چه مستقیم و بخشی از خود است، از سایرین، اشیاء و رویدادهای بیرونی، متمایز شود. زمانی که خود نمایان می‌شود، کودکان نیاز به توجه مثبت^{۴۹} را پرورش می‌دهند. این نیاز همگانی است و شامل پذیرش، محبت و تأیید شدن از جانب دیگران و مخصوصاً از جانب مادر، در مدت کودکی است. (شولتز و شولتز، ۱۹۹۸،

۱۹۸۸، نقل از هالی. ای. شاو و سندی مگنوسان، ۲۰۰۴).

اگر خود متمایزسازی صورت گرفته باشد، مادر هنگامی که قصد تربیت دخترش را داشته باشد، می‌کوشد همه چیز را فراموش کند و به اعمال روش‌هایی که مادرش برای تربیت وی به کار بسته است، نپردازد. متمایزسازی مطلوب کمک می‌کند که مادران امروزی، از سایه مادر خود آزاد باشند و آزادانه براساس منطقی و عشق به تربیت فرزند خود بپردازند. (استایدرمن و استریپ، ۲۰۰۲، ترجمه کرمی، ۱۳۸۶)

نظریه روانشناسی فردی^{۴۸}

آدلر (۱۸۷۰-۱۹۲۷) بر بی‌نظیری انسان، هشیاری و نیروهای اجتماعی تأکید می‌کند. وی عقیده دارد احساس حقارت^{۴۹}، منبع تمامی تلاش‌های فرد بوده و همگانی است و توسط درماندگی و وابستگی حقل

ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۳)

اگر مادر این توجه را ارائه ندهد، گرایش کودک به سوی شکوفایی و رشد خود، با مانع مواجه خواهد شد و کودک به جای فرایند ارزش گذاری ارگانیک به شرایط ارزش^{۶۵} روی می آورد. به عبارت دیگر کودک باور می کند که تنها در شرایط خاصی بالرش است و با درونی کردن هنجارها و معیارهای والدین در حرمت به نفس مثبت، خود را با ارزش یا بی ارزش، خوب یا بد، می بیند. زیرا معمولاً والدین به رفتار آنها، با توجه مثبت پاسخ نمی دهند. بنابراین کودکان می آموزند که محبت و تأیید والدین به رفتار کردن به شیوه های خاص بستگی دارد و آن ها گاهی اوقات ارزش دارند و گاهی ندارند. کنار گذاشتن فرایند ارزش گذاری ارگانیک و عمل براساس شرایط ارزش، سبب می شود که فرد از گرایش شکوفایی باز بماند. (شولتز و شولتز، ۱۹۹۸، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۳)



گرفته شده است. والدین قصد تربیت کودک را دارند، اما آن چه آن ها انجام می دهند در حقیقت یورش و حمله به استعدادها و توانایی های کودک جهت آگاهی و خودانگیختگی است. توجه منفی و مشروط والدین و نیز نهمی کردن های مکرر، ابزار والدین در تخریب رشد سالم کودک است و همین فرایند است که شاهزاده را به قورباغه تبدیل می کند. (شیلینگ، ۱۹۸۴، ترجمه آربین، ۱۳۷۲)

نظریه سیستمی^{۶۶}

برخلاف صورتبندی های اولیه ی خانواده درمانی سیستمی که عقیده داشت خانواده در برابر تغییر مقاومت می کند و می کوشد آن را به حالت قبیل بازگرداند، در حال حاضر، خانواده یک نظام در نظر گرفته می شود که به خاطر حفظ تداوم خویش می تواند تغییرات مربوطه را تحمل کند. در حقیقت استواری خانواده، وابسته به تغییر آن است یعنی خانواده تا زمانی که کار کرد خود را به درستی انجام می دهد، می تواند نظم و توازن کافی را برای حفظ انطباق پذیری خویش به دست آورد و در عین حال، احساس نظم و یکسانی محیط را حفظ نماید. (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۰۰، ترجمه حسین شاهی و دیگران، ۱۳۸۵)

تعارضات والد - نوجوان غالباً هنگامی پدیدار می شود که در خانواده بر سر این که تا چه حد می توان تغییر قواعد را تحمل کرد کشمکش در گرفته باشد تا در عین ثبات، تداوم آن هم حفظ شود. توافق مسالمت آمیز درباره تغییرات باعث می شود تا نظام خانواده از استواری و نیرومندی بیشتری برخوردار شود. (مینوچین^{۶۷} و فیشمن^{۶۸}، ۱۹۸۱) عقیده دارند که رفتار بیمارگونه واکنشی در برابر ساختار خانوادگی تحت فشار است. از این لحاظ تمام اعضای خانواده به یک اندازه بیمارند، گرچه تمام تلاش های خانواده برای متمرکز ساختن مشکل در یک عضو خاص است. مینوچین ریشه نشانه های بیمار معلوم را در تبادلات بدکار خانواده می بیند و این سازمان بندی خانواده است که مسئول حفظ تداوم نشانه ها در بیمار معلوم است. درمانگر می بایستی که بافت خانوادگی را که تبادل های بدکار در آن اتفاق می افتد درک کند و آن گاه همراه با کل اعضای خانواده بکوشد بافت موجود را تغییر دهد و امکان بروز تعاملات جدید را فراهم سازد. (گلدنبرگ و گلدنبرگ، ۲۰۰۰، ترجمه حسین شاهی و دیگران، ۱۳۸۵)

نتیجه گیری

چنان که ملاحظه گردید، در اکثریت دیدگاه های مشاوره و روان درمانی ضمن این که مادران اهمیت فوق العاده ای دارند اما تا حدود

نظریه تحلیل تبادل^{۶۹}

اریک برن^{۶۹} عقیده دارد: «انسان ها شاهزاده متولد می شوند، سپس والدین آن ها را می بوسند و تبدیل به قورباغه می کنند.» (استیز، ۱۹۷۴) با وجود این، برن بر این نکته یافشاری می کرد که مسئولیت نهایی برای اخذ تصمیمات اساسی زندگی بر عهده خود فرد است. شیوه های سالم والدینی سبب می شود که کودک از خود و دیگران تصویر مثبتی داشته باشد؛ من خوبم، تو خوبی.^{۷۰} اما شیوه های منفی تربیت والدین، کودکان را به نگرش منفی سوق می دهد: من خوبم، تو خوب نیستی.^{۷۱} برن تأکید می کرد که نگرش همه کودکان در ابتدای زندگیشان براساس اعتماد است: (من خوبم، تو خوبی) و مهمترین مهارت والدین این است که به کودکان خود کمک کنند تا این جایگاه را همچنان حفظ کنند. اگر والدین خودیابی^{۷۲} را در کودک خود تشویق کنند، پیام های ضعیف شده ی دوران نوزادی که شامل تجارب عاطفی و هیجانی نیز هست، وقتی دوباره در دوران نوجوانی پخش می شوند، به استقلال فرد آسیب نمی رسانند. (شیلینگ^{۷۳}، ۱۹۸۴، ترجمه آربین، ۱۳۷۲)

در طول این مدت، حالت من والدینی^{۷۴} هم رشد می کند و من بالغ^{۷۵} در نوایل نوجوانی به حداکثر رشد خود می رسد. وقتی هیچ گونه فشار و تحمیلی بر نوجوان وارد نشود، نوجوان آزاد است تا جایگاه خوب بودن را حفظ کند. برن عقیده دارد آن چه تحت عنوان 'اختلالات هیجانی' نامیده می شود، در حقیقت رفتارهای آموخته شده ای است که در اثر تصمیمات دوران اولیه زندگی



41. Fairbairn
42. Winnicott
43. Mahler & Pine & Bergman
44. Holly Eshaw & Sandy Magnuson
45. Terry Apter
46. Bowen
47. Kerr
48. Individual Psychology Theory
49. Inferiority feelings
50. Style of life
51. Social interest
52. Person – Central Therapy
53. Carl Rogers
54. Self-Concept
55. Positive Regard
56. Conditions of worth
57. Transactional Analysis Theory
58. Eric Berne
59. I'm ok , You're ok
60. I'm ok , You aren't ok
61. Self-discovery
62. Shilling
63. Parent ego state
64. Adult ego state
65. Systematic Theory
66. Minuchin
67. Fishman

زیادی آماج سرزنش‌ها هستند و بسیاری از مشکلات فرزندان به آن‌ها نسبت داده می‌شود. با توجه به این که آخرین موج روانشناسی، روانشناسی بین فرهنگی نام دارد و مردم ایران نیز عمیقاً تحت تأثیر فرهنگ اسلامی هستند، به نظر می‌رسد لازم است مشاوران زمان کاربست دیدگاه‌های مشاوره و روان‌درمانی این مهم را مدنظر داشته باشند و از کاربرد صرف نظریات در فرهنگ ایرانی بپرهیزند و درنظر داشته باشند که مقام مادری در ایران بسیار مهم و والا درنظر گرفته می‌شود. انتخاب روز مبارک تولد دختر پیامبرگرامی اسلام، حضرت زهرا «سلام‌الله علیها» به عنوان روز مادر نشانه‌ی این جایگاه عظیم است.

بی‌نوشته

۱. المستدرک الوسایل، ج ۱۵، ص ۱۸۰

۲. المستدرک الوسایل، ج ۱۵، ص ۱۸۱

3. Annie Dillard
4. Snyderman & Streep
5. Paula Caplan
6. May. Joanne C
7. Margaret Mahler
8. Karpel
9. Goldenberg & Goldenberg
10. Fromm – Reichmann
11. Schizophrenogenic
12. Lidz
13. Marital Schism
14. Marital Skew
15. Gilligan
16. Goldner
17. MC Goldrick
18. Anderson
19. Walsh
20. Hoffman
21. Over involved
22. Enmeshed Family
23. Psychoanalysis Theory
24. Freud
25. Phallic Stage
26. Oedipal Conflict
27. Castration anxiety
28. Penis envy
29. Object Relations Theory
30. Melanie Klein
31. Sharff
32. Object
33. Internalized
34. Mental image
35. Heinz kohut
36. Karen Danielsen Horney
37. Safety Need
38. Basic Anxiety
39. Gap Technique
40. Fusion

منابع

۱. اسنادی، ناسی و استریپ، پگ (۱۳۸۵). کلیدهای شناخت و رفتار با دخترها. (اکرم کریمی، مترجم). تهران: کتاب‌های دانه وابسته به انتشارات صابرین.
۲. الهی قمشه‌ای (۱۳۸۴). صحیفه سجادیه. قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران.
۳. پاک نیا، عبدالکریم (۱۳۸۵). پدر، مادر، شما را دوست دارم. قم: انتشارات فرهنگ اهل بیت علیه‌السلام.
۴. پروچسکا، ج و نورکراس، ج. (۱۳۸۶). نظریه‌های روان‌درمانی. (یحیی سیدمحمدی، مترجم). تهران: رشد.
۵. شفیق‌آبادی، عباس و ناصری، غلامرضا (۱۳۸۳). نظریه‌های مشاوره. تهران: نشر دانشگاهی.
۶. شولتز، دوان و شولتز، سیدنی آلن (۱۳۸۳). نظریه‌های شخصیت. (یحیی سیدمحمدی، مترجم). نشر ویرایش.
۷. شیلینگ، لوتیس (۱۳۷۲). نظریه‌های مشاوره. خدیجه آرین. تهران: انتشارات اطلاعات.
۸. کاپلان، باولا (۱۳۸۰). مادرت را سرزنش نکن: بهبود روابط مادران و دختران. (مه‌دی قراچه‌داغی، مترجم). تهران: انتشارات نفس و نگار.
۹. کندیس، جانکو (۱۳۸۴). تعبیر خواب از دیدگاه روانکاوی. (رامین کریمی، مترجم). تهران: انتشارات شلاک.
۱۰. گلدنبرگ، ایرنه و گلدنبرگ، هربرت (۱۳۸۵). خانواده درمانی. (حمیدرضا حسین‌شاهی برواتی و دیگران، مترجمین). تهران: انتشارات روان.
11. May. Joanne C. (2005). *Journal of Marital and Family therapy: family attachment narrative therapy: healing the Experience of Early childhood Maltreatment*. July, vol 31, No. 3, 221 – 237.
12. Shaw.Holly E & Sandy Magnuson. (2004). Gaps and Reconnections in the mother-adult child relationship. *The family Journal: Counseling and therapy for couples and families*. April. Vol.12.No.2.page 109-110



۱۷

دوره ی ۴
شماره ی ۳
بهار ۱۳۸۸